

هر دم از این باغ بری می رسد

برای نخستین بار از طریق خواندن نقدی از امیدسالار^۱ به وجود عده ای از محققان پی بردم که برای شاهنامه فردوسی منابع شفاهی قایل اند. در مورد ردّ این ادعا که منابع شاهنامه فردوسی شفاهی بوده خالقی مطلق، امیدسالار، و متینی به اندازه کافی مدرک ارائه داده اند.^۲ قصد من از نوشتن این سطور روشن ساختن نکاتی دیگر است. چه موضوع مورد بحث شفاهیون به شاهنامه فردوسی محدود نمی شود. این کسان به طور کلی برای ادبیات ایران یک سنت طویل المدت شفاهی قایل اند. و چنان که بیاید برخی پا را از این نیز فراتر نهاده، ایرانیان باستان را بیسواد خوانده و فاقد ادبیات دانسته اند.

چگونگی انتقال روایات حماسی ایران را بویس در یک رشته تحقیقات در دهه پنجاه از سده گذشته مورد بحث قرار داد.^۳ بر این تحقیقات ارزنده یک ایراد کلی وارد است و آن این که بویس نقل شفاهی این روایات را تا به قرون نخستین اسلامی بالا برد و بدین ترتیب نسل ایران شناسان پس از خود را آلوده پنداری باطل ساخت. مرحوم احمد تفضلی از جمله محققانی بود که به وجود سنت شفاهی در ایران باستان معتقدند. وی آن را در تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام بارها خاطر نشان ساخته، مثلاً در مقدمه کتاب چنین می نویسد:

در ایران پیش از اسلام سنت به کتابت در آوردن آثار دینی و ادبی چندان معمول نبوده است. به طوری که این آثار قرن‌ها سینه به سینه حفظ می شده است و ثبت آنها را لازم نمی دانسته اند. تنها اسناد دولتی و سیاسی و اقتصادی (مانند مطالب کتیبه های فارسی باستان و پهلوی و چرم نوشته ها و سفال نوشته ها) را در خور نگارش می دیدند.^۴

چنان که ملاحظه می شود، تفضلی ادبیات مکتوب ایران باستان را تنها در محدوده اسنادی می داند که از آن زمان باقی مانده. سؤالی که خواهی نخواهی در این جا مطرح می شود این است که اگر ایران همچون مصر آن هر مه‌های مهر و موم شده را داشت و آن بیا بانهای شن و خالی از رطوبت را، آیا اسنادی بیشتر و متنوع تر از آن زمان در دست نمی داشتیم؟ لازم به یاد آوری ست که بازمانده های متون مکشوفه مانوی متعلق به قرون هشتم و نهم میلادی در زیر شنهای خشک آسیای میانه مدفون شده بود.^۵ پس آن جا که تفضلی می نویسد:

مانی و پیروان او، برخلاف زردشتیان به نوشتن کتب و رسالات اعتقاد و علاقه فراوان داشتند و این امر را یکی از وسایل عمده تبلیغ دین خود می دانستند.^۶

در قضاوت شتاب کرده است. اگر هم الفهرست ابن ندیم سند ادعای فوق است، ببینید در همان الفهرست از چه تعداد کتاب نام رفته که از پهلوی به عربی ترجمه شده بوده. مگر آن کتابها را زردشتیان ننوشته بودند؟ و اگر منظور اوستاست که در زمان ساسانی هنوز به کتابت درنیامده بود، این هم گفته ای ست در خور تأمل. زمانی که قومی الفبا آموخت و از هنر کتابت برخوردار شد، غیر ممکن است که آن را در همه راهها به کار نیندازد.^۷ این برخلاف جبر تاریخ است و سیر تکامل فرهنگ بشری. تنها استثنا کلام خداست که اقوامی چون هندوان و ایرانیان ثبت آن را در قالب نوشته ناپسند می دانستند.^۸ با وجود این در متون پهلوی آمده است که در حمله اسکندر نسخه ای از اوستا و زند که بر روی پوست نوشته شده بود بسوخت. بلاش پادشاه اشکانی دستور جمع آوری قطعات پراکنده آن را داد و سرانجام در زمان ساسانی در چند نوبت شکل نهایی آن فراهم و توسط موبد موبدان بر آن صحه گذاشته شد. آیا این گزارشهای کهن را باید دروغ بدانیم و به قول تفضلی «روایات افسانه آمیزی» به شمار آوریم؟^۹ شرو از اوستاشناسان زمان ما این مسأله را بدین صورت حل کرده است. وی معتقد است که اوستا اگر هم تا به زمان ساسانی کتابت نیافته بوده، زند که ترجمه آن باشد، در هر دوره ای به شکل مکتوب و به زبان رایج آن دوره در ایران وجود داشته است. در زمان هخامنشی به فارسی باستان، در زمان اشکانی به پارتی و در زمان ساسانی به پهلوی. پس آنچه در حمله اسکندر بسوخت، می بایست زند هخامنشی آن بوده باشد و آنچه مقداری از آن هنوز تا به امروز باقی مانده زند ساسانی یا پهلوی آن است. وی همین طور اشاره می کند به یکی از متون مانوی به نام کفالایا که در آن ذکر شده است که زردشتیان در زمان مانی صاحب کتاب بودند. آنچه قاعده ترجمه پهلوی یا پارتی اوستا می بایست بوده باشد.^{۱۰}

در کنار استناد بر منابع قدیم، با به کارگیری علم زبان شناسی نیز می توان نشان داد

که انتقال روایات ملی ایران از پهلوی به عربی (و فارسی) شفاهاً انجام نگرفته بلکه کتباً، به عبارت دیگر این روایات قبلاً به شکل مکتوب وجود داشته است. اینک یک مثال: لقب کیومرث در بعضی از تواریخ عربی گل شاه ثبت شده، حال آن که شکل درست آن گرشاه است (گر به معنی کوه). سبب بروز این خطا در آن است که در پهلوی «گر» و «گل» هر دو «gl» نوشته می شود، لیکن در مورد اول «ل» «ر» تلفظ می شود. اگر در انتقال این روایات سنت شفاهی برقرار می بود، غیر ممکن بود که گرشاه را گل شاه بنویسند. از اینها که بگذریم، حتی در خود متون پهلوی همچون کارنامه اردشیر و یادگار زریران و درخت آسوری مکتوب بودن این آثار ذکر شده است. با وجود همه اینها، تفضلی و سواس گونه می نویسد:

ادبیات در دوران پارتها، همانند ادوار دیگر پیش از اسلام، به صورت شفاهی حفظ می شد.^{۱۲}
آثار ادبی پهلوی به سبب اهمیتی که سنت شفاهی در ایران پیش از اسلام داشته، غالباً به کتابت درنیامده بود....^{۱۳}

و چنان که انتظار می رود، برای این اظهار نظرها سندی عرضه نمی دارد.
در زمان ما هر که درباره ادبیات ایران پیش از اسلام مطالبی می نویسد خود را موظف می داند که شفاهی بودن آن را گوشزد کند.^{۱۴} اینک نمونه ای دیگر:

البته باید یادآوری کرد که ادبیات زرتشتی دارای نقایصی نیز هست: تدوین نهایی آنها در سده های نهم و دهم میلادی صورت گرفته است و قدیمی ترین نسخه خطی موجود مربوط به قرن سیزده میلادی است. دلیل تدوین متأخر این متون را باید در حاکمیت دیرپای سنت شفاهی در ایران و همچنین افول دین زردشتی به دنبال حمله اعراب دانست.^{۱۵}

طرفه تر از همه آن چیزی است که در زیر نقل می کنیم:

شعر اوستایی (عمده گات ها و یشت ها) و شعر مانوی حسابش جداست، و به هر حال اندک است... باید انصاف داد که آنچه از نوشته های دوران باستان بازمانده است، در سنجش با آنچه برخی دیگر از اقوام باستانی مانند مردم میانرودان (سومر و بابل و آشور) و هندیان و یهودیان و چینیان و بوداییان و رومیان از خود به جا گذاشته اند بسیار اندک است و باید گفت ادبیات و فلسفه، میدان همت ایران هخامنشی و اشکانی و ساسانی نبوده است.... توجیه ضعف بنیة فلسفی و ادبی ایران اشکانی و ساسانی به این که کتابخانه ها و آثار ایران را تازیان از میان بردند نیز چندان مقبول نیست. ادبیات ایران باستان بیشتر شفاهی بود و نوشتن که بر روی پوست انجام می گرفت، مصرفی محدود داشت. از «کتابخانه های» ساسانی به اغراق سخن گفتن در خور تأمل است... توانمندی و نیروی ایران باستان در اموری غیر از ادبیات و فلسفه فرصت ظهور یافت.^{۱۶}

یادم است حدود بیست و پنج سی سال پیش نغمه نومی ساز شده بود که ایرانیان باستان دریانوردی بلد نبودند؛ اما ایرانیان باستان را فاقد ادبیات و فلسفه دانستن کشفی تازه است.

یلفلد، آلمان

یادداشتها:

- ۱- محمود امید سالار، معرفی و نقد کتاب «شاعر و پهلوان در شاهنامه فردوسی» نوشته الگا ام. دیویدسن، ایران شناسی، سال ۷، ۱۳۷۴، ص ۴۳۶ به بعد.
- ۲- جلال خالقی مطلق، «دو نامه درباره بدیهه سرایی شفاهی و شاهنامه»، ایران شناسی، سال ۹، شماره ۱ (بهار ۱۳۷۶)، ص ۳۸ به بعد؛ جلال متینی، «درباره «مسأله منابع فردوسی» [نوشته دیک دیویس]، ایران شناسی، سال ۱۰، شماره ۲ (تابستان ۱۳۷۷)، ص ۴۰۱-۴۳۰؛ جلال خالقی مطلق، «در پیرامون منابع فردوسی»، ایران شناسی، سال ۱۰، شماره ۳ (پائیز ۱۳۷۷)، ص ۵۱۲-۵۳۹؛ محمود امید سالار، «هفت خان رستم، بیژن و منیژه و نکاتی درباره منابع و شعر فردوسی»، ایران شناسی، سال ۱۰، شماره ۳ (پائیز ۱۳۷۷)، ص ۵۴۰-۵۴۷.
- ۳- برای اطلاع از این تحقیقات رجوع شود به مقدمه نگارنده بر چاپ دوم یادگار زریران.
- ۴- تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، تهران ۱۳۷۶، ص ۱۳.
- ۵- دکتر گروپ استاد دانشگاه هامبورگ سر کلاس اوستایش به ما دانشجویان می گفت: این را از من بشنوید، بروید زیر شنهای فارس را بجوید، بیست و یک نسک اوستای ساسانی را آن جا بیابید.
- ۶- کتاب سابق الذکر او، ص ۳۴۳.
- ۷- البته این بدان معنی نیست که از سنت شفاهی دست برمی دارد. این دو در کنار هم به حیات خود ادامه می دهند. لیکن جا برای سنت شفاهی پیوسته تنگتر می شود.
- ۸- رجوع شود به گفتگوی میان یک مسیحی و یک مزدا پرست بر سر این موضوع که تفضلی در ص ۱۳ از کتابش نقل کرده. اشکال کار در این است که تفضلی میان متن اوستا و کتب فقهی زردشتی با سایر فرآورده های ادبی ایران باستان فرقی نمی گذارد و نقل سینه به سینه را شامل همگی آنها می سازد. با خواندن آنچه تفضلی درباره سنت شفاهی نوشته (ص ۱۳-۱۴)، خواننده دستخوش این تصور می شود که پس از سقوط دولت ساسانی موبدان با شتاب فراوان به نوشتن آنچه در حافظه داشتند دست زدند و بدین ترتیب یک شبه ادبیات مکتوب پهلوی را پدید آوردند.
- ۹- منبع قبلی، ص ۱۳.
- ۱۰- P.O. Skjaervo, *Die Sprache*, 1994, 203 f.
- ۱۱- شواهد را در یادگار زریران، مقدمه، ص ۷ آورده ایم.
- ۱۲- کتاب سابق الذکر او، ص ۷۵.
- ۱۳- منبع قبلی، ص ۱۱۳.
- ۱۴- حتی Sundermann نیز به صف شفاهیون پیوسته. رجوع شود به: *Compendium Linguarum Iranicarum*, 1989, 114
- ۱۵- مهناز معظمی، «دنیای حیوانات در ایران باستان»، ایران نامه، سال هفدهم، شماره ۲، بهار ۱۳۷۸، ص ۲۵۴.
- ۱۶- احسان یارشاطر، «مروری بر تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران پیش از اسلام»، ایران نامه، سال هفدهم، شماره ۲، بهار ۱۳۷۸، ص ۳۳۶-۳۳۷.